نسیم جنوب

www.nasimjonoub.com

سال بیست و پنجم – شماره ۱۰۰۳

سه شنبه ۳ خرداد ۱۴۰۱ ۸ صفحه – ۲۰۰۰ تومان

(مبلغ فروش به کیوسک مطبوعاتی تعلق میگیرد)



بزرگ ترین چرخ و فلک ایران در بوشهر به بهره برداری رسید

جراحی اقتصادی؛ برای کوچک‌تر شدن سفره‌های مردم

تاسف از بی توجهی به موزه کهن بندر باستانی سیراف

بی توجهی میراث فرهنگی به سیراف باستانی

نهاد خانواده دارد می‌پاشد؛ شما انتظار فرزندآوری دارید؟

عبدوی جت در قهوه خانه باغ زهرای بوشهر



مصاحبه نسیم جنوب با خورشید فقیه نویسنده بوشهری در سالروز تولدش:

سال‌های خواندن و نوشتن



مصاحبه نسیم جنوب با زهرا دهدشتی هنرمند نقاشی در بوشهری:

در هر اثر، تکه ای از یک هنرمند وجود دارد

بزرگ ترین چرخ و فلک ایران در بوشهر به بهره برداری رسید



بزرگ ترین چرخ و فلک ایران به ارتفاع ۷۵.۵ متر در آیینی با حضور شماری از مسئولان استانی و شهرستانی از جمله استاندار بوشهر به بهره‌برداری رسید.

حسین حیدری درحاشیه این آئین در گفت و گو با ایرنا گفت: در ابتدا از شهروندان عذرخواهی می‌کنم که به دلیل ازدحام جمعیت نتوانستیم آن طور که باید و شاید از آنها میزبانی کنیم.

حیدری اظهار کرد: شمار کابین‌های چرخ و فلک ۴۲ کابین است که به دلیل بادهای موسمی در این فصل تنها ۲۲ کابین بارگیری خواهد شد.

وی ادامه داد: بوشهر امسال در حوزه شهری شاهد تحولات عمرانی و فرهنگی خواهد بود و بزودی نیز پلاژ بانوان در جوار پارک دانشجو به بهره‌برداری خواهد رسید.

سرمایه‌گذار پروژه چرخ و فلک بوشهر نیز گفت: طول این سازه در ۷۲ متر (با احتساب صاعقه‌گیر ۳.۵ متری به ۷۵.۵ می‌رسد) و با ۴۲ کابین ۶ نفره است که با این حساب مجموع ظرفیت آن ۲۵۲ نفر است.

صفوی اظهار کرد: چرخ و فلک پارک مشهد که از آن به عنوان بزرگ‌ترین چرخ و فلک کشور یاد می‌شود نیز ۶۸ متر ارتفاع دارد که با احتساب ارتفاع سطحی که چرخ و فلک روی آن احداث شده به ۸۰ متر می‌رسد ولی سازه چرخ و فلک بوشهر به تنهایی ۷۲ متر ارتفاع دارد که با صاعقه گیر ۳.۵ متری به ۷۵.۵ می‌رسد.

وی ادامه داد: مجموعا در پروژه چرخ و فلک بوشهر ۲۲ میلیارد تومان سرمایه‌گذاری شده و برای راه‌اندازی نیز چهار میلیارد تومان هزینه شده است.

صفوی یادآور شد: از مجموع ۲۶ میلیارد تومان یاد شده ۲۲ میلیارد و ۲۰۰ میلیون تومان توسط بخش خصوصی و مابقی توسط شهرداری بندر بوشهر تامین شده است.

گمرک قدیم لاور

جواد غلام نژادجبری: اولین ساختمان گمرک قدیم لاور برمی گردد به دوره اول پهلوی که در دوره قبلی دهیاری لاور ساختمانی که تاریخ این روستا را نشان می داد خراب کردند. دومین ساختمان گمرک قدیم لاور بر می گردد به دوره پهلوی دوم، گرچه این بنا هم رهاشده دارد کم کم تخریب می شود. مگر چند تا این از این بافت قدیم در لاور وجود دارد که این گونه با تاریخ این روستا رفتار می کنند؟ در همه جای دنیا بافت قدیم را برای دیدن مردم بازسازی می کنند تا قدمت تاریخ خودشان را نشان بدهند. این بنا قدیمی چه ضرری برای روستا دارد که باید این گونه رها شود.



نگاهی به بیست و ششمین نمایشگاه نفت، گاز، پالایش و پتروشیمی



هلنا سعادتمند: بنا به دعوت روابط عمومی سازمان منطقه ویژه انرژی پارس از جمعی فعالین رسانه روز جمعه ۲۳ اردیبهشت ما برای بازدید به این نمایشگاه رفتیم

نمایشگاه صنعت نفت بزرگ‌ترین نمایشگاه کشور و بزرگ‌ترین نمایشگاه نفت خاورمیانه است و در بررسی روند حرکت شرکت‌های حاضر در این نمایشگاه، افزایش توانمندی‌های آنان می باشد.

در نمایشگاه بیست‌وششم حضور شرکت‌های زیادی را شاهد بودیم که نشانگر این است که هر زمان که فعالیت صنعت نفت رونق گیرد، در عمل بخش بزرگی از اقتصاد صنعتی کشور نیز به حرکت درآمده و وارد فضای رونق می‌شود.

در این نمایشگاه، شرکت‌های بزرگ اکتشاف و تولید پیمانکاران بزرگ عمومی شرکت‌های بهره‌بردار نفت و گاز، شرکت‌های سرمایه‌گذار، شرکت‌های فراساحل، تولیدکنندگان تجهیزات صنعتی، ماشین‌های دوار (توربیون، پمپ، کمپرسور) تولیدکنندگان شیرآلات صنعتی و لوله، تولیدکنندگان تجهیزات برق و ابزار دقیق و مخابرات، تولیدکنندگان تجهیزات فرآیندی، صنایع پایین‌دستی در حوزه پالایش و پتروشیمی و انجمن‌های تولیدی حضور فعالی داشتند.

حضور مهندسان ایرانی و دستاوردهایشان باعث غرور هر ایرانی هست.

بازاریابی کالاها و خدمات عرضه شده در این نمایشگاه از جمله فعالیت‌هایی بود که در قالب این رویداد به‌صورت پرشمار انجام می‌شد.

جا دارد از زحمات مدیر عامل سازمان منطقه ویژه انرژی پارس مهندس اسدی و مهندس یوسف زاده و تیم موفق امور رسانه و اطلاع رسانی منطقه ویژه پارس جنوبی؛ یاسر حقیقت، سعید واحدی و هوشنگ حیدری تقدیر و تشکر کنیم.

رونمایی از دیوان اشعار مفتون بردخونی



آیین رونمایی از دیوان اشعار مفتون بردخونی دوبیتی‌سرای بزرگ جنوب با حضور خانواده ایشان، مسئولان شهرستانی و استانی در خانه جوان شهر دیر برگزار شد.

مفتون بُردخونی پس از فایز دشتی، بزرگ‌ترین دوبیتی‌سرای جنوب بوشهر است. دو بیتی‌های مفتون سرشار از مفاهیم و مضامینی، چون عشق، هجر، فراق، تلخی ایام، انتظار، امید و یأس است و هر خواننده‌ای را در هر گوشه از ایران سرِ ذوق می‌آورد، به‌ویژه وقتی دوبیتی‌های او با شروه‌خوانی همراه شود.

دیوان اشعار مفتون شامل دوبیتی‌ها، رباعی‌ها، غزل‌ها،



مثنوی‌ها و قصیده‌های مفتون است. ناصر علیخواه در سال‌های ۱۳۳۹ تا ۱۳۴۱ با مفتون در بردخون مصاحبت داشته است. همین مصاحبت موجب شد تا مفتون دیوان اشعارش را در اختیار او قرار دهد.

علیخواه به دلیلِ دوستی با منوچهر آتشی، اشعار مفتون را برای ویِرایش در اختیار منوچهر آتشی قرار می‌دهد. واکنون پس از ۶ دهه، مجموعه کامل اشعار مفتون به اهتمام ناصر علیخواه منتشر شده است.

به گزارش ایسنَا، دیوان اشعار مفتون بردخونی در ۱۸۴ صفحه و از سوی نشر سولار منتشر و رونمایی شد مجید عابدی، شاعر در این آیین اظهار کرد: چاپ و انتشار این مجموعه، اگرچه در برگیرنده تمام سروده‌های مفتون نیست، اما از آنجا که به کوشش کسی انجام شده که چند سال پایانی عمر مفتون را درک کرده می‌تواند قابل توجه باشد. این کار می‌تواند در آینده کامل‌تر هم ارائه شود چرا که خوشبختانه نسخه‌های متعددی از اشعار مفنون موجود است که یکی از آن‌ها به خط خود شاعر است و از همه نسخه‌ها کامل‌تر است. در هر حال کار آقای علیخواه از آنجا که با علاقه و مسئولانه به آن پرداخته ارزشمند است.

وی اضافه کرد: مقایسه‌ی مفتون با فایز با توجه به تفاوت‌های ساختاری زبان این دو شاعر چندان ساده نیست. زبان مفتون در شعر، به ویژه در دوبیتی هایش زبانی است با فخامت و سیال و از رویکردی متجددانه برخوردار است، اما زبان دوبیتی‌های فایز در دایره‌ی دهاتی وارگی و سوز و سازهای و رنجمویه‌های بومی در اقلیم جنوب محصور مانده است. این که چرا در مورد مفتون به اندازه‌ی فایز داستانسرایی و افسانه پردازی نشده، بر می گردد به کارکردهای اجتماعی شأن و شخصیت مفتون. مفتون در روزگار خودیک روحانی مردمی و مصلح اجتماعی محبوب بوده و نتایج اقدامات اجتماعی و حتی سیاسی او همچنان در زادبومش باقی است، اما از فایز، با وجود این که چندان از نظر زمانی از مفتون به ما دورتر نیست، جز افسانه‌ی عاشقی‌ها و زنجموره‌های فراق و آه و ناله‌های تلخ، چیزی در آینه‌ی کردار و اشعارش نمایان نیست.

اولین استاندار بوشهر بعد از انقلاب درگذشت



احمد مدرسی زاده اولین استاندار پس از انقلاب در بوشهر بود بر اثر سکته قلبی در یکی از بیمارستان‌های شیراز درگذشت.

مرحوم مدرسی‌زاده متولد ۱۳۱۳ اولین استاندار بوشهر پس از انقلاب اسلامی بود که از بهمن ماه ۱۳۵۷تا اسفند ۱۳۵۸بمدت ۱۳ماه سکانداری استانداری بوشهر را بر عهده داشت.

(عکس از مسعود آتشی)

استاندار بوشهر:
پروژه دریاچه خلیج فارس در جوار گذر امام علی شهر بوشهر اجرایی خواهد شد

استاندار بوشهر گفت: در نشست‌های مختلف با شوراها و شهرداری‌های این استان به آنها دستور داده شد تا هر ساله در کنار فعالیت‌های جاری روزمره باید یک کار ماندگار و تاریخی انجام دهند.

به گزارش خبرنگار ایرنا، احمد محمدی‌زاده در جمع خبرنگاران با گرامیداشت یاد و خاطره شهدا آزادسازی خرمشهر و امام شهیدان افزود: این موضوع در شهر بوشهر یک پروژه نیست و شهرداری باید به طور حتم چند کار اساسی را انجام دهد.

وی اظهارداشت: با پشتیبانی مردم فداکار، نظام و دولت انقلابی کارهای بزرگی برنامه‌ریزی شده که در استان بوشهر اجرایی خواهد شد و همه شوراها و شهرداران و فرمانداران باید فقط به خدمت به عام مردم فکر کنند و خدمت خاص نباید مدنظر آنان باشد. پروژه دریاچه خلیج فارس در جوار گذر امام علی شهر بوشهر اجرایی خواهد شد و حداقل ۱۰ هکتار از ساحل این بندر برای گسترش فضای تفریح اختصاص می یابد.

محمدی زاده ادامه داد: تقاطع غیرهمسطح شهید سلیمانی و جاده سرتل- تنگک از جمله‌های پروژه‌هایی است که امسال افتتاح خواهد شد.

استاندار بوشهر عنوان کرد: همچنین در سال جاری عملیات اجرایی احداث حداقل یک پارکینگ طبقاتی در بوشهر آغاز خواهد شد و تلاش می شود تا به ۲ پارکینگ افزایش پیدا کند.

وی یادآور شد: فانوس دریایی بوشهر نیز با سرمایه گذاری بخش خصوصی باید امسال عملیات اجرایی آن آغاز شود.

هفته نامه
نسیم جنوب
تلفن های تماس:
۰۷۷۳۳۳۲۵۹۰۰
۰۷۷۳۳۳۲۸۱۵۱
۰۹۱۷۷۷۲۳۹۰۹

جراحی اقتصادی؛ برای کوچک‌تر شدن سفره‌های مردم

رضا عباسی

طرح اقتصادی دولت با عنوان جراحی اقتصادی توسط مجلس شورای اسلامی مصوب شد و دولت اجرای این طرح را در دستور کار قرار داد و در این راستا دولت با تقسیم‌بندی جامعه به ۱۰ دهک به دهک‌های اول تا سوم ۴۰۰ هزار تومان و مابقی ۳۰۰ هزار تومان یارانه پرداخت کرد، گرچه بعد با اعتراضاتی که انجام شد معلوم شد که احتمالا تنها حدود بیست میلیون نفر از جمعیت ۸۴ میلیونی کشور این یارانه را دریافت نموده اند و ۶۴ میلیون نفر از دریافت یارانه محروم شده اند.

دولت اصولگرای رئیسی هدف از طرح اقتصادی خود با عنوان جراحی اقتصادی را توجه و توانمندسازی اقشار ضعیف و محروم جامعه و نیز جلوگیری از رانت و فساد و قاچاق کالاهای اساسی به کشورهای دیگر از جمله کشورهای همسایه دانسته است و همه اصولگرایان و صدا و سیما و تریبون های رسمی و غیررسمی نیز یک صدا به حمایت از این طرح پرداخته اند.

اما مشکل از آن جا شروع شد که مجلس انقلابی سال گذشته هشت میلیارد دلار مصوبه حمایتی داشت، در حالی که تا پایان سال حدود ۱۶ میلیارد دلار به عنوان ارز ۴۲۰۰ تومانی هزینه شده بود که چنان چه گفته شده مقداری با مجوز مجلس و مابقی با مجوز سران قوا تأمین شده است. این در حالی است که پیش‌بینی‌ها نشان می‌داد امسال ۲۰ میلیارد دلار باید برای این مسیر هزینه می‌شد، آن هم در زمانی که دولت با کمبود ارز روبرو است. بنابراین جراحی اقتصادی باید زمانی انجام می شد که درآمد مملکت مناسب بوده و اندوخته قابل اعتنایی برای مواجهه با عوارض جراحی داشته باشد که کشور ما با توجه به تحریم‌های ظالمانه آمریکا در سال‌های گذشته و عدم فروش نفت حتی به مقدار ضروری، نه تنها اندوخته‌ای ندارد که از تأمین بودجه عادی هم ناتوان است و نمی تواند بودجه کافی را برای اداره کشور و کمک به فرودستان در این شرایط وخیم اقتصادی فراهم آورد.

دولت اعلام کرد که تنها آزادسازی قیمت چهار کالای اساسی صورت می گیرد و تاثیری بر گرانی دیگر کالاها ندارد در حالی که بر اساس داده‌های رسمی و اخبار منتشره، بر نرخ بسیاری از کالاها و خدمات مورد نیاز طبقات فرودست تاثیر گذاشته و منجر به کوچک‌تر شدن سفره‌های مردم شده و داد مردم را درآورده است.



در چنین شرایطی انتقاداتی بر این جراحی اقتصادی وارد است که مهمترین آنها فشار آن بر قشر فرودست و مستضعف کشور است و آن‌هایی که باید دچارِ «تعدیل» می‌شدند، نشدند و قسر در رفتند؛ جراحی اقتصادی باز هم به سراغ فرودستان آمد و از سفره‌های آن‌ها آغاز شد و باعث کوچکتر شدن سفره های آنها شد.

همچنین مردم از این که چرا این جراحی اقتصادی از بودجه خود دولت و بخش عمومی شروع نشد گلایه دارند، در حالی که بودجه نهادهای دولتی افزایش قابل توجهی داشته اند، چرا مردم باید شامل این جراحی اقتصادی شوند؟

هنوز در بخش‌هایی از نهادهای رسمی و دولتی کشور با ریخت و پاش‌های بسیار مواجهیم؛ هنوز مدیران رده بالای دولتی و نهادهای مختلف، حقوق‌های نجومی می گیرند، در شرایط تحریم و بی‌پولی، سفرهای خارجی می‌روند و خانه‌های لوکس سازمانی در اختیار دارند؛ همچنان پاداش‌ها و حق مشاوره‌های بسیار و گاهاً خارج از نظارت و شفافیت در کار است و هنوز بودجه‌ی بسیاری از نهادها در کشور انبساطی بسته می‌شود؛ یک شاهد مسلم، اتفاقی است که در جریان بررسی لایحه بودجه در مجلس رخ داد؛ در نهایت، نمایندگان بودجه‌ی مجلس و زیرمجموعه‌های آن را ۵۹ درصد بیشتر از رقم پیشنهادی دولت تصویب کردند و یا اعداد و آمار رسمی نشان می‌دهند در سال جاری، بودجه نهادهای دولتی، مجلس و نهادهای خاص بیش از ۱۰۰ درصد افزایش یافته‌اند. مدیران نجومی‌بگیر دولتی و ثروتمندان، همچنان سودهای کلان می‌برند؛ همچنان پاداش‌های چند ده میلیونی و سفرهای خارجی و خانه‌های سازمانی مدیران پابرجاست؛ و همه‌ی این هزینه‌ها را بودجه‌ی عمومی کشور تامین می کند. در این شرایط چرا باید جراحی اقتصادی از فرودستان آغاز می‌شد؟

در چنین شرایطی باید این جراحی اقتصادی را جراحی از پایین و فشار بر فرودستان دانست چرا که لایه‌های بالا از تعدیل و جراحی بودجه‌ای قسر در رفته‌اند و بار جراحی و تعدیل بر دوش کارگران و مزدبگیران افتاده است که حقوق ماهانه‌شان قبل از آزادسازی چیزی حدود ۵۰ درصد هزینه‌های زندگی را تامین می‌کرد اما حالا با این جراحی دولت این درصد هم به شدت افت کرده است.

همچنین انجام این جراحی بزرگ اقتصادی در زمانی که تحریم ها اقتصاد کشور و وضعیت معیشتی مردم را به شدت ضعیف کرده جای انتقاد دارد. جراحی اقتصادی را زمانی انجام می‌دهند که کشور دچار تحریم‌های کمرشکن و ظالمانه نباشد. حال آن که تحریم‌های آمریکا که دیگر کشورها هم از ترس آن ابرقدرت، جرأت همکاری با ایران را ندارند و تحریم بانکی به خاطر نپیوستن به «اف‌ای‌تی‌اف» کشور را در وضعیت بحرانی از لحاظ اقتصادی و گرانی کمرشکن قرار داده است، تنها باعث فشار بیشتر بر مردمی می آید که در طی سالهای گذشته به شدت در معرض آسیب اقتصادی قرار گرفته اند.

از طرفی بحران جهانی حمله روسیه به اوکراین و کمبود شدید مواد غذایی ناشی از این حنگ نیز، زمان اجرای جراحی اقتصادی دولت اصولگرا را زیر سوال برده است. این جراحی باید زمانی باشد که این بحران فراگیر جهانی وجود نداشت. امروز جنگ روسیه و اوکراین با توجه به تهدید اتمی روسیه نسبت به اروپا و آمریکا و «انبار جهانی غلّه» بودن اوکراین، برای جهان شرایط بحرانی به وجود آورده و کشور ما هم از عوارض و عواقب این بحران در امان نیست و معلوم نیست این جنگ نیز کی تمام می شود و عوارض بد از آن نیز در جهان و منطقه چگونه خواهد بود.

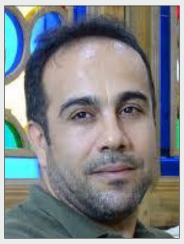
همچنین جراحی اقتصادی باید حمایت مردمی را داشته باشد و دولت و مجلسی که رای اکثریت را ندارند، نمی توانند همراهی مردمی را برای این جراحی اقتصادی جلب کنند.

در توان علمی و دانش تیم اقتصادی دولت اصولگرای رئیسی نیز برای اجرای این جراحی اقتصادی تردید جدی وجود دارد. اظهار نظر برخی از مدیران این دولت چندان با آموزه های اقتصادی فاصله دارد که بعضا موجب تعجب و تمسخر هم می شود.

اجرای چنین تحول بزرگ اقتصادی از طرف مجریانی که سابقه درخشان مدیریتی نداشته و تجربه و تخصص بالای علمی در سطح مدیریت جامعه ندارند، باعث نگرانی اقتصاددانان شده است.

مقصود زندگی

عبدالخالق ماجدی



" خوب زندگی کردن یعنی آن چه ضروری است را اراده کنی و سپس آن چه را اراده کرده ای دوست بداری".

دوستی در فضای مجازی این مطلب را به اشتراک گذاشته بود و همین مدخل و بهانه ای شد برای نوشتن!

- واقع امر اینست که ضرورت های زندگی خیلی قابل اراده نیستند.ضرورت های زندگی به صورت ناخودآگاه و جبرگونه بر ما عرضه می شوند و ما خیلی قدرت مانوری در برابر آنها نداریم و در مواجهه با آنها به صورت ذاتی از خود صیانت می کنیم و ذات این صیانت، "واکنش" نسبت به زندگی است، نه "کنش" در صورتی که ذات "اراده" از "کنش" برساخته می شود.

- کسی می تواند چیزی را اراده کند که "آرزوی" چیزی داشته باشد و بقول رُولو مِی (1994-1909) روانشناس و فیلسوف عملگرای آمریکایی تا وقتی آرزویی نباشد اراده ای هم در کار نیست و تمام روان شناسان ریشه بنیادین پوچی و نومیدی را ناتوانی فرد در "آرزو" کردن می دانند.آرزو یعنی خواستن و این خواستن با آگاهی و خودآگاهی همراه می باشد و یعنی این که یک کنش می باشد و نه یک واکنش!

- ما برای این که چیزی را "آرزو" و مطالبه کنیم و "خواستار" آن باشیم می بایست نسبت به آن مطلوب، "شناخت" داشته باشیم و این "شناخت" و "دانستن" نسبت به چیزی، برای هر انسانی به صورت "معانی" متفاوتی عرضه و ظاهر می شود و شدیدا "فردی" می باشد.

به طور مثال "باران" باعث پرشدن سدها می شود و برای کشاورزانی که کشت دیم داشته اند نعمت الهی می باشد ولی ممکن است برای کشاورزی دیگر در استان مجاور، باران و سرما باعث خرابی محصولات شود و برای مستمندی که سقف خانه اش خراب شده است عذاب الهی باشد و ملاحظه می کنیم که حقیقت باران برای هر کسی به صورت معانی/ معنا؛ متفاوت و سیال ظاهر می شود.

در اینجا مشخص می شود که شناخت و دانش ما نسبت به سوژه ها، ارتباط مستقیمی با مقاصد/ قصدهای ما دارد و این "قصدمندی" به تعبیر رُولو مِی، حلقه مغفول اراده و آرزو می باشد. همین مقاصد مختلف است که نزد هر کسی "حق" و "حقیقت" به صورت فردی و متفاوت عرضه می شود و هرجا درباره "حقیقت" صحبت می کنیم نمی توانیم نسبت به "واقعیت" ها بی تفاوت باشیم.

جامعه ای را توسعه یافته محسوب می کنند که در آن شهروندان/ انسانها بر اساس واقعیت ها و پتانسیل ها و ظرفیت ها، بروی "مقاصد" خود بر اساس یک قرارداد اجتماعی به تفاهم و اشتراک نظر می رسند و در این جوامع با حفظ حقوق فردی، اراده ها و آرزوها بیشترین "خیر" را به عموم جامعه می رساند چون که اعضای جامعه "تصمیم" گرفته اند بر اساس "مقاصد مشترک" زندگی کنند.

- زنجیره اراده،آرزو، شناخت و قصدمندی، حتما به "تصمیم" ختم می شود و این تصمیم گیری، مسئولیت و اضطراب به همراه دارد.

اینجا دقیقا جایی است که خیلی از افراد شانه خالی می کنند و قبول مسئولیت نمی کنند چون که اضطراب و تشویش به همراه دارد و کل این زنجیره گسسته می شود. علی رغم این که دیده می شود به صورت ظاهری و نمادین در نوشته ها و گفتگوها، پنبه لحاف اراده و آرزو زیاد زده می شود، ما دچار انفعال می شویم و دوست داریم در ادامه هم زندگی به همان سیاق سابق بگذرد چون که برای "بهزیستی" حتما باید "انتخاب" کنیم. ما "زندگی" را انتخاب نمی کنیم چون که نمی دانیم "مقصد" ما کجاست. "انتخاب مقصد" است که به زندگی "معنا" می دهد. انتخاب مقصد و معنای زندگی "اضطراب" دارد و همیشه دوست داشتن قرین اضطراب بوده است و اگر انتخاب نکنیم با زیستنی مواجهه خواهیم شد که از "عشق" مسخ و تهی شده است که متاسفانه شده است.

– حیات بدون عشق یعنی گذران عمری که در آن "مقصدی" نداریم. ما از لحاظ زیست شناختی، رشد فیزیکی می کنیم ولی رشد عقلی آنست که وقتی می بینم سرگشته و گم گشته ایم از خواب غفلت بیدار شویم که این "گم گشتگی" از "بی مقصودی" ماست. با رُولو مِی موافقت قلبی و عقلی دارم که "قصدمندی" حلقه مفقوده شرایط روحی و روانی "انسان مدرن" است.

انسان بی مقصود "آزاد" هم نیست و اگر مقصد و معنای زندگی اش را انتخاب نکند حتما "مجبور" است.اراده،آرزو، شناخت و تصمیم در "قصد و مقصود" ما از زندگی "معنا" پیدا می کنند.

تاسف از بی توجهی به موزه کهن بندر باستانی سیراف

بی توجهی میراث فرهنگی به سیراف باستانی

ابراهیم دانش



به مناسبت همایش فرهنگ و تمدن خلیج فارس به روایت باستان شناسی که به مناسبت هفته میراث فرهنگی و به همت اداره کل میراث استان بوشهر به مدت دو روز در هتل نخل کنگان برگزار گردید، توفیق حضور در جمع بزرگان و دانشمندان و اساتید حوزه باستان شناسی را پیدا نمودم. برنامه پایان بخش همایش؛ بازدید از مجموعه ابنیه کهن؛ تاریخی وآثار باستانی؛ مسجد جامع و موزه باستان شناسی سیراف بود.

اشیای عتیقه و سنگ نوشته های دوران چندین هزار ساله است که با توجه به قدمت آنها که به هیچ عنوان نمی توان قیمت مادی بر آنها گذاشت و باید گفت منحصر بفرد است.

آیا نگهداری اشیا و آثار عتیقه باستانی در چند اتاق معمولی با حداقل حفاظت فیزیکی و شرایط قرنطینه ای (در مبحث آب و هوایی و شرایط نور و انبساط و انقباض) در فضای بدون کولر وجاهت عقلی و قانونی دارد؟

به عنوان یک ایرانی که به هویت تاریخی خودم افتخار و احترام می گذارم هشدار می دهم که خطرات جدی از طرف سارقان و دلالان عتیقه جات از یک طرف و فرسایش فیزیکی اشیا گرانقیمت موجود از طرف دیگر و



هر ایرانی که دل در گرو ایران و هویت تاریخی ایران دارد با مشاهده این موزه متاثر و متاسف می شود.

با پوزش فراوان هنگامی که وارد موزه میشوی احساس می کنی به یک کارگاه بلوک زنی یا یک محوطه مخروبه وارد شده اید.

متاسفم از این که نام سیراف بر بلندای هویت تاریخی ما در مباحث جاده ابریشم تا تجارت دریایی؛ از خلیج فارس تا اهمیت استراتژیک در منطقه و... می درخشد، ولی موزه نگهداری اشیا و آثار باستانیش اینگونه باشد؟

وارد محوطه که میشوی با سادگی تمام؛ بانوان و دختران سیرافی با شیرینی جات و حلواهای محلی کامت را شیرین مینمایند.

تعدادی غرفه در اصطلاح محلی «کپر» بدون هیچ امکانات سرمایشی در هوای گرم و شرجی، صنایع دستی که اکثرا با صدف های دریایی تزیین شده به نمایش گذاشته اند.

و بعد وارد موزه میشوی؛ موزه که چه بگویم ؟

ای کاش حداقل این تابلو را نداشت، چند اتاق گچ و سنگ با سقف چوبی که بیشتر آنها موریانه خورده یا سست شده است.

بقول محمد کنگانی مدیر مجموعه موزه سیراف این بنا مربوط به دوران دهه چهل و پنجاه بوده که روزگاری مدرسه و دوران پایگاه انقلابیون بعد از انقلاب بوده و اکنون محل نگهداری صدها

احتمال تخریب ساختمان فرسوده با بافت قدیمی بر اثر زلزله یا حوادث غیرمترقبه وجود دارد و می طلبد که اداره میراث فرهنگی و گردشگری نگاه ویژه ای به این نام موزه داشته باشند.

می دانم که در ادوار مختلف دولتهای بعد از انقلاب اسلامی مسئولین و متولیان امر به اینجا آمده اند و قطعا این ساختمان یا یک باب منزل مسکونی که دیگر در هیچ روستایی در کشور هم مثل آن نیست را دیده اند و حرفها و قولهای داده اند، ولی چرا به فکر مرمت کامل این ساختمان و یا ساخت ساختمانی در خور شان بندر سیراف و حفظ این اشیا گرانسنگ نبوده اند؟ شاید هم قولهای داده شده همچون حروف والی نوشته می شود ولی خوانده نمی شود.

مستدعی است به جهت پاسداشت هویت تاریخی خود با مرمت این ساختمان و یا ساخت ساختمانی مستحکم و در خور شان بندر سیراف از این اشیا قیمتی در برابر هر گونه تعدی و دست درازی یا حوادث طبیعی، حفاظت فیزیکی و قرنطینه ای داشته باشید و پیشنهاد می شود تا تحقق این موضوع این اشیا را در جایی امن تر منتقا یا به حفاظت فیزیکی دقیق تر و سخت تر این اشیا در این محل بپردازید.

با توجه به تجارب سفر به بیش از ده کشور جهان و بازدید از موزه ها و آثار باستانی با موضوعات مختلف دغدغه مندی خود را ابراز نموده ام.

مصاحبه نسیم جنوب با خورشید فقیه نویسنده بوشهری در سالروز تولدش:

سال‌های خواندن و نوشتن



– متولد چه سالی و در کجا هستید ؟

– به روایت شناسنامه، متولد اول خرداد ماه سال ۱۳۲۵ در کنگان استان بوشهر هستم. تا دوسالگی به همراه خانواده در آن محل، و سال بعد و بعدتر، به همراه خانواده مثل کولی سرگردان از این بندر به آن بندر که اقتضا و اجبار شغل پدری ایجاب می کرد و این که باید نان کارمندی دولت (گمرک)، امورات خانواده را بچرخاند!

– از روزهای اول مدرسه رفتن چیزی یادتان هست؟

– مهرماه ۱۳۳۲بود که با چشمانی اشکبار و کشان کشان، مرا در دبستان باقری بوشهر که واقع بود در محله آباء و اجدادی‌ام «جبری» و به معلمی زنده یاد موسی گنبدی، ثبت نام کردند. ولی دو– سه ماهی بیشتر دوام نیاورد.

– چرا این قدر کم دوام؟

–به این علت که پدر گمرکی‌ام این بار به حکم اداره مربوطه، انتقال یافت به روستا بندری دور و عقب افتاده از همه چیز بنام «رَمله» که فقط یک دفتر گمرکی داشت و یک پاسگاه مرزبانی و صد نفر جمعیت عرب زبان از توابع دهستان رودحله در جنوب غربی بندر ریگ. به همین خاطر من هم از ادامه تحصیل باز ماندم تا دو سال بعد که بازهم پدر را نقل به بوشهر کردند و من هم بناگزیر، این بار در اول مهر ماه سال ۳۵ مجددا محصل کلاس اول همان دبستان شدم.



– اولین کتاب غیر درسی که خواندید یادتان هست ؟

– تا جایی که حافظه‌ام یاری می دهد می توانم اشاراتی داشته باشم به کتبی مراثی گونه مثل «جودی» و «جوهری» و... که یکی از عموزاده‌های دارای نیمچه سواد و به شدت مذهبی پدرم مثلا برای آن که بقول خودش من«ملا بشوم» هدیه کرده بود تا من از بعضی از شب‌ها با غلط و غلوطهایی بخش‌هایی از آنها را برای مادرم بخوانم تا هم خودم ثوابی برداشته باشم!! و هم این که او با ریختن اشکی، بقول خودش «استخوانی حلال کرده باشد برای بعد از مرگش توی قبر» . ولی پدر، بیشتر مشتاق داستان‌های «حسین کرد شبستری» بود و«امیرحمزه صاحبقران» و «امیر ارسلان نامدار» و «حکایت یوسف و زلیخا» و بعضی وقت‌ها «دیوان حافظ». که البته کتب درخواستی پدر بیشتر بخاطر تشویق من بود به خواندن و مطالعه کردن، ضمن آن که برای من سود و صرفه اقتصادی هم داشت! چون در ازاء خواندن شبانه هر کتابی، یک سکه پنج ریالی هم دستمزد می پرداخت ! ولی در مجموع، این دست کتاب‌ها مشوق‌های خوبی بودند برای ایجاد علاقه به مطالعه در من. این موارد البته بیشتر مربوط می‌شدند به دوران تحصیلی‌ام در دبستان و سال‌های اول دبیرستان.



– گویا آن زمان معلمینی که دانش آموزان را با کتابهای مهم روز آشنا می کردند زیاد بودند. شما هم این معلم ها را داشتید؟

– درسال ششم دبستان دانش گناوه که بودم، یادش بخیر یک معلم جهرمی جوان و خوب و باسوادی از فارغ التحصیلان جدید دانشسرای مقدماتی شیراز داشتیم به نام آقای «حسام الدین نوبهار» که عمرش طولانی باد، برای اولین بار با خواندن برخی از داستان‌های کوتاه ولی مدرن و سبک جدید مندرج در کتاب‌هایی که همراه خودش به کلاس درس می‌آورد، ما را با داستانهایی نظیر «شلوارهای وصله دار» زنده یاد رسول پرویزی و داستانهایی کوتاه از زنده یادان «صادق چوبک» و «جمالزاده» و یا حتا ترجمه هایی از نویسندگان خارجی، آشنا نمود و راه جدیدی از مطالعه برای امثال من گشود.

– وضع کتاب و کتابخوانی در سالهای جوانی شما در بوشهر و در بین جوانان چه طور بود و چه کتابهایی بیشتر طرفدار داشت؟

– شاید نتوان پاسخ آماری و دقیقی ارائه کرد، ولی به گونه‌ای سردستی و تا جایی که من می دانم، وجود همین قلت کتابفروشی در بوشهر آن زمان‌ها، نشانه‌ای باشد به کم رونقی کتابخوانی. ضمن آن که جوانان آن روزها نیز همانند اکنون، طیف‌های مختلفی بوده‌اند که هر کدام بنا به شرایط سنی و علایق شخصی، کتب سازگار با تفکر و علایقشان را مطالعه می کرده‌اند، که اگر خودم را نمونه‌ای از جوانان آن روزها فرض کنم، بیشتر شایق به خواندن رمان‌های عاطفی عاشقانه و یا هیجانی پلیسی بوده‌اند، مگر تک و توکی از بچه‌ها که متاثر از توصیه و تفکرات برخی از معلمانشان، جذب کتابهای سیاسی و اجتماعی و بیشتر در زمینه شعر و شاعری و هنری بوده‌اند.

– شاکله و اساس فکری شما به وسیله چه کتابهایی شکل گرفت و مستحکم شد؟

– خوب بسیار مقرون به صحت خواهد بود اگر که بگویم، من هم در ادامه همان وضعیتی که در پاسخ سئوالات قبلی شما گفتم، پس از طی همان مراحل قبلی و متاثر از شرایط و اقتضائات روز جامعه ایران به طور عام، و بوشهر به طور خاص، متمایل به کُتبی شدم که زمینه ساز تفکر و ذهنیت خاص هنری و اندیشگی بیشتری در وجودم بودند، که می توان به کتبی که سالیان بعد نوشته و تدوین کرده و یا فعالیت‌های عملی که بعضاً از خود بروز داده‌ام، چه در راستای قضایای هنری، و چه اجتماعی و حتا سیاسی، تاثیرات آنها را مشاهده کرد.

– چه کتابهایی تا کنون از شما منتشر شده است؟

– کتاب‌های منتشره من تا به اکنون، عبارتند از: سه کتاب در زمینه تاریخی با عناوین «زوال دولت هلند در خلیج فارس با ظهور میر مهنای بندر ریگی»، «بندر ریگ در مبارزه با استعمار»، «نبرد مظلومین»، «مجموعه مقالات ۱و۲»، «بوشهر قدیم به روایت تصویر» در دو جلد و زمان و موضوعات متفاوت، و اخیراً نیز در حال تدوین کتابی هستم تاریخی در موضوع چرایی و چگونگی اجرای قانون خلع سلاح عمومی در ایران عصر حکومت پهلوی، و بازتاب اجتماعی آن در منطقه استان بوشهر که امیدوارم بتوانم تا چند ماه آینده آن را به ناشری بسپارم.

– سوژه های خود را برای نوشتن چگونه انتخاب می کنید؟

– سوژه را من انتخاب نمی کنم، بلکه این سوژه‌ها هستند که بعضاً و بنا به عللی، به سراغ من می‌آیند و ضرورت پرداختن به آنها را در ذهن و اراده‌ام به وجود می‌آورند، که فکر می کنم این واقعیتی است که تمامی نویسندگان و اهل قلم را شامل می شود.

– در این چند دهه از زندگی افسوس ازدست رفتن کدام فرصت ها را در زندگی خود می خورید؟

– صادقانه بگویم که عادت کرده ام هیچ گاه بابت فرصت و هر چه قبلا از دست داده‌ام را نخورم و بقول زنده یاد اخوان ثالث، پیوسته به خود بگویم «حال را آینده را عشق است!»

– چه توصیه ای برای کسانی که دست به قلم دارند و یا در آغاز نوشتن هستند دارید؟

– فقط می توانم از این شعر بهره گیری کنم و بگویم: «بشکنی ای قلم ای دست اگر / پیچی از خدمت محرومان سر».

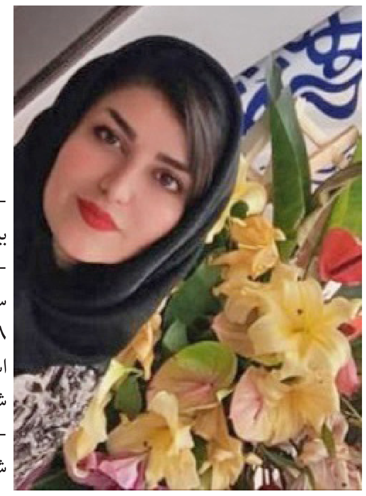
– سخن پایانی؟

–هیچ گاه شاهد مرگ و فراق و بدبختی هیچ انسان خوبی در جهان نباشم، و توفیق هرچه بیشتر شما دوستان گرامی را در راهی که قدم گذاشته‌اند، نظاره‌گر باشم .

مصاحبه نسیم جنوب با زهرا دهدشتی هنرمند نقاشی در بوشهری:

در هر اثر، تکه ای از یک هنرمند وجود دارد

نتیجه عشق در هر کاری شگفت انگیز است



– لطفا خودتان را معرفی و بیوگرافی هنری خود را بفرمایید.

– زهرا دهدشتی هستم،۳۷ سال سن دارم، اهل بوشهر، از تابستان ۹۸ آموزش نقاشی رو زیر نظر استادم جناب آقای ناز کسرایی شروع کردم.

– چه شد که به نقاشی علاقمند شدید؟

– من از کودکی به نقاشی کشیدن علاقه داشتم و ظهرهای تابستان که فارغ از درس و مدرسه بودم با نقاشی خودم را سرگرم می کردم. بعد از ازدواج بنا به شرایط (کوچک بودن فرزندانم) فرصت آموزش دیدن رو نداشتم تا این که تابستان ۹۸ فرزند سومم که ۴ سال داشت را به کلاس خلاقیت بردم و در همان آموزشگاه با استادم (علی نازکسرایی) آشنا شدم و چون خیلی به نقاشی علاقمند بودم آموزشم را با ایشان شروع کردم.

– سوژه های نقاشی خود را چگونه انتخاب می کنید؟

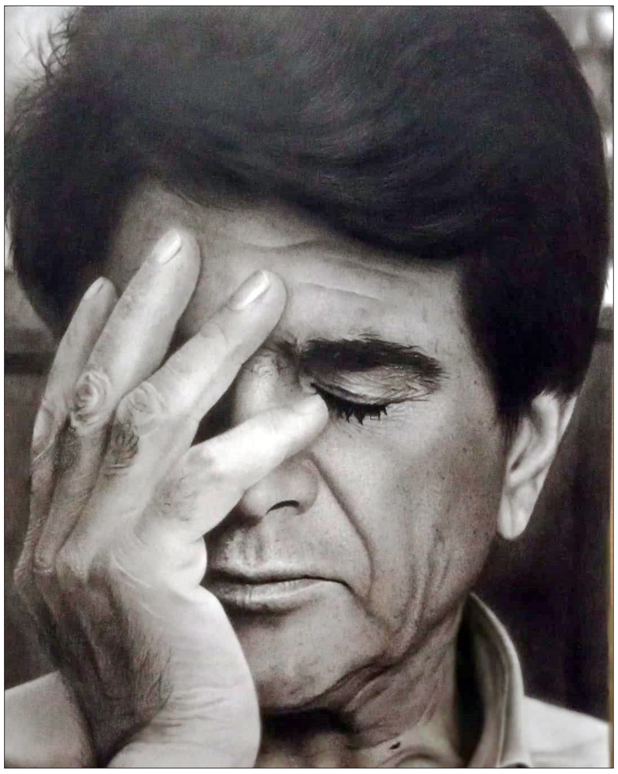
– معمولا تصویری رو انتخاب می کنم که از آن حس خوبی می گیرم.

– در نقاشی به دنبال چه رؤیا و آرزویی هستید؟

– رویای رهایی و آزادی.

– نقاشی چه چیزهایی برای شما به ارمغان آورده است؟

– شاید بهترین هدیه ای که به من داده حس و حال خوب و انرژی مثبتی است که در زمان نقاشی دریافت می کنم، گاهی ۴ تا ۵ ساعت مداوم کار می کنم و اصلا متوجه ی گذر زمان نمی شوم.





– در روند آفرینش یک اثر هنری از ابتدا تا انتها چه مراحلی را می گذرانید؟

– تجربه احساسات مختلف، گاهی هیجان، گاهی حیرت، گاهی امید و گاهی ناامیدی.

– در نقاشی متأثر از چه چیزهایی می شوید؟

– این که چه قدر انسان توانایی دارد و چه طور می توان یک تکه کاغذ یا بوم را تبدیل به اثری زیبا کرد.

– آیا به دنبال گفتن حرف خاصی در آثارتان هستید؟

– زمانی که من نقاشی می کنم با تمام وجود همه توانم را برای خلق اثر می گذارم و فکر می کنم در هر اثر تکه ای از یک هنرمند وجود دارد.

– در نقاشی چه چیزی هست که در عکس دیده نمی شود؟

– مسلما ارزش کاری که با دست و با صرف زمان طولانی خلق می شود خیلی بیشتر از یک عکس است که در یک لحظه ثبت می شود، قطعا اگر نقاشی با تبحر کشیده شود بیننده بیشتر به وجد می آید.





– فضای کنونی این هنر را در بوشهر چگونه می‌بینید و چه چشم اندازی برای آن قایل هستید؟

– خدا رو شکر نسبت به قبل آموزشگاه های زیادی دایر شده و همه به کلاسها دسترسی دارند، قطعا با تربیتِ هنرجوهای کارآمد و تبدیلِ آنها به اساتید مجرب، در آینده شاهد پیشرفت بیشتری در این هنر خواهیم بود.

– چه پیشنهادی برای کسانی که علاقمند به نقاشی هستند دارید و از کجا باید شروع کنند؟

– به نظر من هیچ وقت برای شروع دیر نیست، به چیزی که علاقه دارید بپردازید چون نتیجه عشق در هر کاری شگفت انگیز است.

– سخن پایانی؟

– در پایان قدردان استادم جناب آقای نازکسرایی هستم که باعث پیشرفت من در این مسیر شدن و تشکر ویژه از همسرم دارم که قطعا اگر حمایت و همراهیِ ایشون نبود، نمی تونستم پله های ترقی رو طی کنم.

زندگی آگاهانه

موانع درونی موفقیت: اهمال کاری

حسین زیرراهی–مدرس مهارتهای توسعه فردی



ساعت یک ربع به هفت با صدای زنگ گوشی بیدار می‌شوید، آن را خاموش می‌کنید و با خود می‌گویید یه ربع دیگر بخوابم بعد بلند می‌شوم. ظرفها در سینک ظرفشویی روی هم انباشته شده است و هر بار که از کنار آن رد می‌شوید می‌گویید فعلا وقت دارم تا این که می‌بینید وقت خواب‌تان شده و دست به آنها نزده‌اید. ماهها است که چند جای ماشین تان صدا می‌دهد و می‌خواهید آن را پیش تعمیر کار ببرید ولی امروز و فردا می‌کنید.

اینها همه مصادیق اهمال‌کاری است. اهمال‌کاری یعنی وقتی باید کاری را انجام دهید ولی آنها را عقب می‌اندازید. همیشه نیرویی در درون‌تان هست که دوست دارد کارها را به عقب بیاندازد.

اهمال‌کاری مختص همه انسانها است و همه به نوعی به آن دچار هستند. حتی کسانی که به نسبت بقیه اهمال‌کاری کمتری دارند هم در درون‌شان میل به اهمال‌کاری دارند و صرفا بر آن غلبه کرده‌اند.

ریشه اهمال‌کاری به مغز قدیم ما برمی‌گردد. قدیمی‌ترین بخش مغز ما یعنی ساقه مغز که به مغز خزنده شناخته می‌شود کارهای مربوط به بقا و زنده ماندن ما را بر عهده دارد. یکی از روشهای اصلی مغز ما برای زنده ماندن هم ذخیره انرژی است. بنابراین همیشه اصل بر مصرف کمترین حد انرژی است. قسمت دیگر مغز ما که به لیمبیک یا مغز پستاندار معروف است هم مراکز احساسی ما در آن قرار دارد. از نظر احساسی هم عقب انداختن کارها در مقایسه با انجام به موقع آنها احساس بهتری به آدم می‌دهد.

در مقابل در قسمت جلویی قشر مغز ما که لب پیش‌پیشانی ما شناخته می‌شود برای کارهایی مانند یادگیری، برنامه‌ریزی، تفکر منطقی، تصمیم گیری، تمرکز، حل مساله، دوراندیشی و ... تکامل یافته است. بنابراین وقتی کاری را عقب می‌اندازیم این قسمت از مغز به ما یادآوری می‌کند که باید آن را انجام دهیم. متاسفانه قدرت لب پیش پیشانی به نسبت دو مغز دیگر کمتر است و از نظر اولویت کاری در رده سوم قرار دارد. ولی با کار کردن روی آن و به قول معروف خوراک دادن به آن می‌توان بر مساله ای مانند اهمال‌کاری غلبه کرد.

یکی از دلایل اهمال کاری ما برداشت مغز ما از سختی کار است. مغز ما کارهای بزرگ با حجم بالا یا زمان طولانی را دوست ندارد.

برای این که مغزمان را راضی به انجام کاری کنیم باید آن را تا جای ممکن کوچک کنیم. هدف‌مان انجام بخش کوچکی از آن کار باشد. مثلا یک حرکت ورزشی، شستن یک قاشق، خواندن یک کلمه از کتاب... بعد که هدف را تکمیل کردیم اگر دوست داشتیم ادامه می‌دهیم اگر نه هم نمی‌دهیم.

ولی معمولا دیگر مشکلی برای ادامه نداریم. خانم مل رابینز در کتابش به نام قانون پنج ثانیه می‌گوید وقتی ما تصمیم به انجام کاری می‌گیریم پنج ثانیه وقت داریم تا یک حرکت فیزیکی در مورد آن انجام دهیم قبل از اینکه مغزمان دلایلی برای انجام ندادن آن به ما بدهد.

بنابراین برای این که از این تله مغزی فرار کنیم باید از پنج تا یک بشماریم و بلند شویم یک گام کوچک برای آن انجام دهیم. در ارتش آمریکا جمله‌ای دارند که می‌گوید پاشو برو انجامش بده. به محض بلند شدن و حرکت فیزیکی نیروی باز دارنده مغز ما از کار می‌افتد.



چند رباعی از:عبدالمجید زنگویی

۱
ای،صلح ! چه جنگ ها به نامت کردند
با توطئه ها زهر به جامت کردند
طرحی بکشیدند پر از مکر و فریب
تا سرب مذاب را به کامت کردند

۲
بر بام بلند شرق جای ت نبود
کفشی است که اندازه ی پای تو نبود
هوهوی کریه جغد با خود داری
کاین جنگ بزرگ جز خطای تو نبود

۳
«هیتلر»که برفت جاش «پوتین» آمد
باموشک وتانک خشم دیرین آمد
با اسلحه ی فریب کشتار نمود
وحشی شده با مکر شیاطین آمد

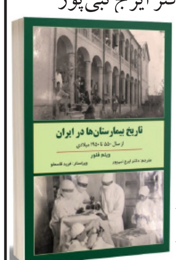
۴
هم «هیتلر» و هم وارث «استالین»ی
الحق که نماد هر دو تن «پوتین»ی
هم مکربه پا کرده ای وهم کشتار
ویرانگر سرزمین «اوکرایین»ی

۵
اسباب و سلاح جنگ دور اندازیم
در خانه ی دل زعشق نور اندازیم
اکنون که جهان به جنگ آلوده شده است
نقشی زمحبت و سرور اندازیم

انتشارات دانشگاه علوم پزشکی بوشهر منتشر کرد:

تاریخ بیمارستان‌های ایران از سال ۵۵۰ تا ۱۹۵۰ میلادی

مؤلف: ویلم فلور، مترجم: دکتر ایرج نبی‌پور
ویراستار: فرید قاسملو.



این کتاب، جامع‌ترین مرجع تاریخی در مورد بیمارستان‌های ایران است که توسط ایرانشناس مشهور، ویلم فلور نگارش یافته و توسط دکتر ایرج نبی‌پور ترجمه شده است.
این کتاب به همت انتشارات دانشگاه علوم پزشکی بوشهر به زیور طبع آراسته شده است.
در این کتاب، مدارک و مستندات جدیدی برای اولین بار منتشر شده است.

زیست‌شناسی کوانتومی

مؤلف: جوانجو مک‌فادن، جیم الخلیلی و....
گردآوری و ترجمه: دکتر ایرج نبی‌پور
این کتاب در مورد پاره‌ای از هم‌آغوشی اصول فیزیک کوانتومی با زیست‌شناسی است که می‌توان به مواردی چون پدیده فتوسنتز، حس جهت‌یابی پرندگان، سازوکار پیچیده بویایی، جهش‌زایی در DNA، هوشیاری و سازوکارهای نورولوژیک و همچنین راز منشأ حیات اشاره نمود. رشته زیست‌شناسی کوانتومی، از رشته‌های بسیار جوان و جدید است که در دنیا به تازگی باب آن باز شده است.
این کتاب به همت انتشارات دانشگاه علوم پزشکی بوشهر به زیور طبع آراسته شده است.
جهت مطالعه نسخه الکترونیک این کتابها می‌توانید از لینک زیر استفاده نمایید:
https://pgtmrc.bpums.ac.ir

انتشار کتاب «خون رزان»
مروری بر اندیشه‌های سیاسی حافظ از محمد حسن آرش‌نیا



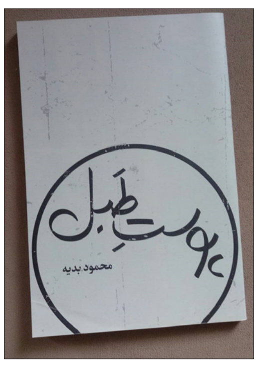
«خون رزان» مروری بر اندیشه‌های سیاسی حافظ از محمد حسن آرش‌نیا توسط نشر پاتیزه در بوشهر منتشر شد. در این پژوهش سعی شده است به مبارزاتی که حافظ با قلم خود علیه ریا و سالوس و تزهد و تصوف انجام داده و بر بی‌عدالتی‌ها، زورگویی‌ها و عوام‌فریبی‌ها با غزلیات خود تاخته، پرداخته شود.
بیشتر غزلیات حافظ بیانگر رویدادها و مسائل روزمره زندگی، درگیری با ظاهرسازی‌های مردم‌فریب و انتقاد و تقبیح اعمال ناروای قدرتمندان است. سخنان حافظ در بازگو کردن وقایع زمان خود برای مردم آن دوران یعنی روشن‌بینان و روشنفکران که در اختناق به‌سر می‌بردند دری بوده است به فضایی آزاد. حافظ برای بیان اندیشه‌های سیاسی خود ناچار بوده با ظرافت تمام از شیوه دو پهلوگویی یا به اصطلاح «ایهام» استفاده نماید، زیرا انتقاد یا اعتراض صریح به نظام ظالمه حاکم بر جامعه ممکن بود زندگی و هستی او را به خطر اندازد و شاعر که نه توان هم‌رنگی با وضع زَمانه را دارد و نه قدرت حفظ زبان نقاد خود، ناچار است اعتراضات خود را به صورتی مجمل با ایهام و کنایه در اشعار عاشقانه بگنجاند. ۳۹۲ صفحه /چاپ اول /بهار ۱۴۰۱ /قیمت ۱۶۰ تومان

نگاهی به رمان «پوست طبل» اثر محمود بدیه
نویسنده ای که در اثرش بوشهر را زندگی می کند

حمید رضا گشمردی



نویسنده متون داستانی معمولا دارای دو وجه است تخیل و واقعیت و یا جامع و کامل تر ضمیرآگاه و ناخودآگاه، حالا باید دید کدام موتیف اصلی ست. و بهتر این که تخیل درکدام یک برجسته تر است.
اولا این رمان یک کار اقتباسی است و به عنوان یک نقطه ی قوت. چنان چه در صفحه اول با شعری از سیاه پوشان نظامی آغاز می شود. همین یک بیت از شعر می تواند بیانگر مضمون و تمام عناصر و تعلیق در داستان باشد.
زین سیاهی خبر ندارد کس
مگر آن کاین سیاه دارد و بس
تشکیل یک کمون خانوادگی در یک خانه ی دو طبقه با رمز «خانه ی امن» و شباهت خانه ی امن با آکواریم و این خانه همانند یک کشتی لنگر انداخته کنارساحل با پنجره های رو به دریا.
رمان حافظه ی جمعی وتاریخی را فرا می خواند و با کلمه ی «افریقا» بار معنایی یک جغرافیای سیاه را در گوشه ی شهر و محله ای برای ما بازگو می کند و ایضا کلانتری باغ زهرا ، جفره ، تل عاشقون، و شیرازو قصردشت ...
از ص ۲۸ به بعد سیاهی بیشترجلوه می کند و با ورود شخصیت رمان در نقش اتللو تناظری با نام اتللوکه بیان گر یک تبعیض نژادیست و این سردار دچار مشکلات و دسیسه ها می شود، به وجود می آورد.
طبیعی ست که بیشتر روایت در این رمان با دریا و جزیره و شرجی و انتظار نسیم خنک و بوم و جغرافیا و رنگ ها، به خصوص رنگین پوستان سر و کار داشته باشد، چرا که راوی می خواهد لایه ی زیرین شهر را به شما نشان دهد.
به همین خاطر شما بی واسطه درگیر متن می شوید و با نگاه به بحث تناسخ و تکامل و حلول روح یک آدم در موش دو پا در جزیره خود را نشان می دهد.



نام بردن از تی اس الیوت دلیلی برایش پیدا نکردم به جز این که شاید استفاده از سرزمین هرزش بوده باشد.
این رمان بیشتر مرا می برد به آثار پاتریک مودیانو، با نثر تفکر برانگیزش و داستان های چند لایه و اسرارآمیزش که بیشتر هم تحت تاثیر مارسل پروست ماجراهای واقعی و تخیلی را می آمیزد.
می گویند مودیانو نویسنده ای ست که پاریس در آثارش زندگی می کند وآقای بدیه در این اثرش بوشهر را زندگی می کند.

یادداشتی بر کتاب« کره سیوُ» نوشته‌ی هیبت‌الله بهرام زاده
قصه‌ای آشنا



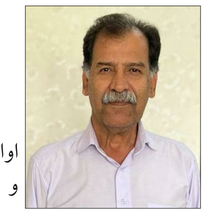
اسماعیل حسینی : کاری که جناب بهرام‌زاده با نوشتن « کره سیوُ» کرده‌است شبیه تابلویی‌ست که در آن گذشته و حال و آینده به هم پیوند می‌خورند و هر چه از زمان نقاشی‌اش می گذرد ارزشمندتر می‌شود. بی‌شک این کتاب، هم امروز و هم فردا
آینه‌ای‌ست برای دیدن تصویرهای روشن از اصطلاحات ، گویش، شخصیت‌ها و فرهنگ و رسوم برهه‌ای از تاریخ منطقه که آقای بهرام زاده با ذوق و سلیقه‌ی ویژه‌ی خودشان آنها را در قالب داستان‌ها و روایت‌های کوتاهی نوشته‌اند و خواندن‌شان هم لذت مطالعه را دارد و هم یادآوری، آشنایی و ثبتِ فرهنگِ چند دهه‌ی گذشته است.
کتاب «کره سیوُ » قصه‌ای‌ست آشنا. روایتِ رشدی آرام ولی پیوسته و تکوینِ شخصیتِ یک انسان در یک اجتماع که جناب بهرام‌زاده صادق و صمیمی روایتش کرده‌است. گویی که مَخاطبان همه خانواده‌اند و شهر خانه‌ی اوست.
هر آدمی گنجینه‌ای‌ست از آموخته‌ها و آگاهی‌های ویژه‌ای‌که به سانِ راهی‌ست ساخته شده میانِ میدانِ زندگی. بسیاری این گنجینه را با خود به خاک می‌برند و کسانی آن را در میدان‌گاه شهر در می‌گشایند و در روشنای آفتاب نمایانش می‌کنند تا نقشه‌ی راه شود برای راهروانِ پا به راه.
این سخاوت به نوعی ادای دِینی‌ست به اجتماعی که گاهواره‌ی رشد بوده است و بستر زندگی.آقای بهرام زاده با گشاده‌دستی و به‌خوبی این گنجینه را در گشوده و برابرِ همگان گرفته است.

معرفی کتاب

نگاهی اجمالی به «شب پائیزی درگلدان»

جمیل رزمی: محمدرضا دباش نویسنده بوشهری درسومین اثر خود به نام شب پائیزی درگلدان تلاشی ستایش برانگیز را با قلم خودرقم زده است دباش با دست بردن در دنیای کودکی خود دنیای پیرامون خودرا به تصویرمی کشدتا شما را به گذشته های نه چندان دور این شهر ببرد و با زبان طنز با خیل بی شماری از بوشهری هایی خاطره بازی می کند که همچنان نسبت به گذشته خود وفادارمانده اند و آنها را با خود به یک سفر دور و دراز همراه می سازد.
دباش در سه گانه خود از شخصیت ها و شرایط اجتماعی وسبک زندگی مردم در این شهر می گوید دباش بادست زد به این شیوه از نگارش کتاب های خود را در قالب یک روایتگر بسیار قهار که روزمرگی، آداب و رسوم مردم جشن ها مراسمات، حمل ونقل درآن زمان را به خوبی به تصویری کشد و شما را در صحنه به صحنه این رویدادها عین یک سایه با خود همراه می سازد سبک نگارش و نثر او در آثارش روان نویسی بر اساس صمیمی گویی او بنا شده است که به خواننده باورپذیری را القاء می کند
اوحوادثی را که می خواهد با طنازی و در قالب نثری شیرین و دلنشین از زبان یک نوجوان که خود راوی است به شکلی ساده و روان بازگو می کند که داستان را ملموس تر می سازد.
در آثار دباش از نظر تکنیکی و ساختاری یک نوع پیشرفت محسوس دیده می شود ، ما در کتاب شب پائیزی درگلدان با عناصری ساختاری داستان همچون ذهن سیال و توصیف بسیار برخورد می کنیم. کتاب مالامال از شیطنت های کودکانه ای است که به نوعی درآن موج می زند. شخصیت ها وکاراکترهای که دباش در این کتاب از آنها استفاده می کند بیشتر از جنس آدم هایی هستند که در دور و برمان بسیار یافت می شوند، حتی اگر وجودشان کم رنگ تر از گذشته شده باشد به طوری که خیلی راحت می توان با آنها ارتباط برقرار کرد.
این رمان گرچه بیانگر دو روز از زندگی قهرمان داستان است اما به خوبی ساخته و پرداخت شده است به نحوی که سیال بودن ذهن نویسنده روایت داستان رابه گذشته های دور و نزدیک می برد و باعث کشدار شدن داستان می شود که این نقطه قوت و استحکام ساختار داستان می شود. نویسنده در این کتاب با وسواس و حوصله ای قابل تحسین به شرح و توصیف و بسط جزئیات زندگی قهرمان داستان و هر آن کس که با او ارتباط داشته پرداخته است.
آدم های دباش در یک فضای شاعرانه و با قلمی شیرین به تصویر درآمده اند. دباش باتوانمندی خود که ماحصل سال ها تجربه در زندگی شخصی وکاری خود می باشد فضایی کمدی وگاه تلخ را خلق کرده است که باعث آفرینش یک نوستالژی اثرگذار شده است. از جایگاه جامعه شناسی ادبی آن چه که در این کتاب به رشته تحریر درآمده است چیزی درباره زندگی نیست بلکه این خود، خود زندگی است که نویسنده کلمه به کلمه، سطر به سطر وپاراگراف پاراگراف با آن زندگی کرده است.
این کتاب روایات با نمک وگاه تلخ دانش آموزی دبستانی است که در یک عصر پائیزی برای تهیه یک کاردستی مسیری سخت را انتخاب می کند. من به دوستداران کتاب پیشنهادمی کنم که ادامه داستان را با خرید یک کتاب پی بگیرید و حتی با پیشنهاد به دوستان خود فرهنگ کتابخوانی و صنعت نشرکتاب را در گستره سرزمین مان رونق بخشند.

خاطره یک ظهر تابستان در بوشهر



ابراهیم بشکانی

اواسط مرداد ماه بود، گرما و شرجی در بوشهر بیداد می کرد؛ ننم یه قَلیه تند و تیز مَشتی با مُی هَداکی گِرَت دم زردی که مهدی برادَر بزرگم با رُخ نون کَنار دریا رو سنگ های تُل عاشقون گرفته بود، پخت و آماده کرد.
ظهر که شد تو یه لگَنی چند تا نون تکه کرد و اُوقلیه روش ریخت و تلیت خوشمزه ای درست کرد که همراه تُربیزه و پیاز تا خرخره زدیم تو رگ و انگشتامون هم لیسیدیم، بعدشم بوام پاشُد رفت خربزه ای که تو کیسه گونی کرده بود و با طناب توی اُو چاه نگه داشته بود تا خنک بشه، درآورد و قاچ شتری کرد و گذاشت جلومون. اونم خوردیم و بلند شدیم.
گِرت مُی چربیه و امگا سه داره و همین چرب بودنش باعث میشه تا خوردی خُوت بگیره؛ بوام خو چند کله رطب هم با لورَک روش زد و هرچه ننم گفت سردی می کنی محل نداشت و گفت: «هیچیم نمیشه».
بعد هم بلند شد و دست و پلش شست و گوشه اتاق زیر پنکه بالشتی نهاد و دِراز کشید. ننم هم سفره رو جمع کرد و رفت مشغول شستن ظرف ها شد.
هوا خیلی گرم بود و شرجی کولاک می کرد؛ پنکه سقفی ما هم وقتی یواشش می کردی بادی نداشت؛ تندش می کردی مثل هلیکوپتر قدیمی شرکت نفت آن چنان صدا میداد ومیلرزید که میگفتی الان از جا در میاد و سقوط میکنه و با اون نوک تیزی که داره مثل گوگ بحرینی رو زمین میفته و دور خودش زُر میخوره. البته بوام می گفت : «رو همو دورِ کمش که میزاری صدای تلَق تلقش که میاد آدمَ خُوش میگیره».
خلاصه همین طور که مو رو بالش لم داده بیدم، صدای تِنگیدنِ مهدی تو حوض شنیدم که اُوش تازه عوض کِرده بیدن؛ مو هم فوری بلند شدم و رفتم دنبالش تو اُو و چقدر اون موقع کیف داشت شنا کردن تو حوض خونه ها که زیر سایه بودن و نسبتاً خنک؛ از حوض که بیرون اومدیم بعداز چند دقیقه ای که خشک شدیم طبق معمولِ اکثر روزا حصیر نرمه ای برداشتیم و رفتیم به طَرف دریا؛ بعد از طی کردن چند کوچه و پس کوچه تنگ و باریک و گذر از محله یِهودیا رسیدیم به کوچه اداره بندر سابق که کنار دریا بود. دیدیم قبل از ما چند نفر تو کوچه دراز کشیده بودند یکی دوتا هم خواب بودند، ماهم رفتیم گوشه ای نشستیم؛ کوچه های منتهی به دریا سایه خوبی داشت و باد توشون کیچه می کرد و خنک می شد و اکثرا بعدازظهرها تعداد زیادی از اهالی محل بخاطر فرار از گرما می آمدن تو این کوچه ها استراحت می کردند؛ تا عصر که تابش خورشید کم میشد، بعضی از آنها می رفتن تو دریا و شنایی می کردند.
ما هم بعد از این که به گفته ننم تِکِ هوا شکست و کمی خنکتر شد رفتیم تو آب؛ تعدَاد زیادی خانم ها ظرف وظروفشون و یا لباس هاشون آورده بودند تو دریا می شستن؛ البته لباس ها روی تخته سنگی می گذاشتند و با دَکو می زدند تا خوب تمیز بشن بعد هم می‌بردند توخونه با آب چاه شیرینشون می کردند. اغلب زنا یه شنایی هم تو آب می کردند و بعد می رفتند خونه. ما بچه‌ها هم ضمن شنا کردن انواع بازی ها تو دریا می کردیم؛ یادم میاد مواقعی که آب پُر بود (مَد کامل) بزرگترها می آمدن ما بچه ها را میگرفتن از همون بالای



کَمه (دیواره دریا) به پایین پرت میکردن و ما شنا کنان خودمون را بالا می‌کشیدیم؛ بیشتر مواقع هم قبل از این که اونا به ما برسند از همون بالا شیرجه میزدیم تو آب.
خلاصه تا غروب تو آب بودیم سپس به خونه میرفتیم و یکی دوتا دولِ آب از چاه می کشیدیم و رو خودمون می ریختیم و به اصطلاح خودمونو شیرین می کردیم؛ سپس آماده می‌شدیم تا زود شامی بخوریم و بریم پشت بوم برای خوابیدن؛ البته زودتر میرفتیم جامون پهن می کردیم تا براثر ریختن شرجی روی اونها خنک بشدند.
بواسطه همسطح بودن پشت بام ها اکثر همسایه ها شب که میشد روی بوم بزم راه می انداختند؛ و دورهمی داشتند، یکی آواز میخوند، یکی قصه قدیمی میگفت و یا خانم ها مشغول می شدند به بازگو کردن اخبار و مسائل روز، یک چراغ پَمپی (چراغ زنبوری) هم روشنایی محیط کامل میکرد، بعضی از خونه ها برای پناه کردن و یا فرار از شرجی زیاد با پیش نخل و بلیو رو پشت بام اَریش یا کپر می زدند وزیرش میخوابیدن.
صبح هم قبل از طلوع آفتاب بزرگترها همه بلند می‌شدند و میرفتن به کارهاشون می رسیدند. ما بچه هاهم می خوسیدیم تا زل آفتو و گرما بلندمون کنه.

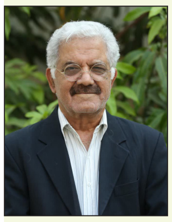
معلم و دانش آموزان دهه ۶۰ مدرسه حکیم نظامی بندر بوشهر



عبدوی جت در قهوه خانه باغ زهرای بوشهر

حسین نوری فیروزی

دهه چهل؛ به نیمه رسیده بود. نوجوان بودم اما شور کودکی همراه با خیالبافی های بچگانه هنوز وجودم را در احاطه داشت. مثل شبهای پیش هیجان خیارگرگو که اسباب بازی اش از جنس خاک بود، افکارم را غلغلك می داد. معمولا شبها برای اعلان حضور و دعوت از دو؛ سه نفر همبازی های دیگرمان یك آهنگ قراردادی می خواندیم «جی و جی؛ سنگ ترازی؛ بچه ها چی بخورین؛ بیاین به بازی». در محل سه خانواری ما، نفرات همبازیمان تکراری بودند. مگر این که همسایه ای مهمان داشته باشد، آن مهمانان هم بچه داشته باشند، آن بچه هاهم خاکبازی را دوست داشته باشند تا تعدادمان بیشتر می شد.
ولی آن شب نه تنها مهمانی وجود نداشت بلکه همبازی های هر شب ما نیز خود به مهمانی رفته بودند و کسی برای بازی نبود لذا به قهوه خانه و یا کاروانسرای پدر بزرگم رفتم. قهوه خانه کنار جاده شوسه بیابانی حد فاصل شهر بوشهر تا برج مقام قرار داشت. قهوه خانه هر شب مهماندار قافله هائی بود که حامل فرآورده های جالیزی و نخلستانی به مقصد بازار بوشهر بودند. صبح از روستاها حرکت می کردند و شامگاهان به قهوه خانه باغ زهرا می رسیدند و پس از بیتوته شبانه و معاملات سرپایی با بازاریانی که شب برای خرید بار به محل استراحتگاه قافله می آمدند، صبحدم به سوی بازار حرکت می کردند. در محل میدان بار کالاهایشان را به خریداران تحویل می دادند. پدر بزرگم مثل روزها و شبهای قبل از من استقبال گرمی نمود. او خیلی مرا دوست داشت و لقب میرزا بنویس به من داده بود. آن شب با یك استکان کمر باریك لب طلا چای شیرینی که از قوری چینی؛ بند زده؛ روی آتش گرفته بود، از من پذیرایی کرد. چای قهوه خانه ای خیلی بامزه است. در همین حین صدای زنگ اشتران حامل هندوانه و حلب های رتبی بودند، شنیدم. سریع از قهوه خانه بیرون آمدم. عبدوی جت با ساربانی ۶ شتر به قهوه خانه رسیده بود. او کاروان دار نترسی بود که یك دستش در میانجیگری دعوای شتران مست قطع و ناقص شده بود. در یکی از زمستانها به چشم دیده بودم که چگونه عبدو با یك دست که چماق خیزرانی با آن حمل می کرد توانسته بود سه لوك مست با پوزه ای کف آلود که باهم درگیر شده بودند را پس از یك ساعت درگیری از هم جدا کند.
آن شب عبدوی جت که به او کُل دست هم می گفتند، با زدن چوب به زانوی شتران آنان را خواباند و با کمك همسفران بارشان را بر زمین گذاشت. عبدوی جت اهل دیزشکن بود، این را خودش با افتخار می گفت. عبدو بسیار مهربان دوست داشتنی بود، همه از مسافرت با او لذت می بردند. می گفتند عبدو هیچگاه همراهانش را توی مسیر تنها نمی گذارد. خودش می گفت مهربانی را از گزدانهای سایه گستر گرفته ام. او بعد از فراغت از بار، به یکی از شتران تکیه داد. آن گاه شال دور کمرش را باز کرد، نان تیری و تخم مرغ پخته محلی از لای آن برداشت و مشغول خوردن شد. البته قبل از تناول تعارفی هم به من زد که گفتم من شام دال عدس خوردم. به عبدو گفتم آب می خوری بیارم. گفت آب توی دولك دارم، یه چای از پدر بزرگت برام بیار بگو برای عبدوی جت می برم. گفتم چشم عبدی. لبخندی زد و گفت عبدی؛ نه؛ عبد و این طوری خوشتره.
رفتم وبا یك استکان و نعلبگی چای برگشتم، اما عبدو از خستگی خوابش برده بود. هیکل معصومانه



ای داشت، لحظه ای تحت تاثیر قرار گرفتم و شعری برایم الهام شد:

عبودی جت چه آرام
برتپه های خاکی این دشت بیکران.
سر روی زانوانش شترها گذاشته است.

این ترنم من گویی برای عبد و لالایی بود. عبدوی پر جنب و جوش چه ساکت و بی تکلف به خواب رفته بود. چّنته غذایش هنوز باز بود، گویی عبدو دلش به مال دنیا نیست. ومن ادامه دادم

عبودی جت چگونه به دنبال اشتران
از جاده های خاکی دیزشکن
با این شتاب ره گذر شهر بندری
عبدو بکش نفس
که تو در شوره زار عشق
از دشتها گذشته کدام شهر می روی؟

البته این همان دل سروده ایست که در جوار عبدوی جت با ذغال قلیان روی کارتن روغن اطلس نوشتم و چند روز بعد توی دفترم پاکنویس کردم، امروز



از میان آرشیو کاغذ پاره ها در آوردم. فقط بخاطر عبدوی جت.
عبدو هنوز خواب بود. چشمم به پاهایش افتاد. گلهایی که توی مسیر به ملکی اش چسبیده بود هنوز خیس بودند. معلوم بود که از حوالی گل ولای دور آب انبار بین راهی سیف یا باغ بی کسو و یا پس آب خور باغ زهرا گذشته باشد. دلم به حالش سوخت. معمولا شبها؛ قافله داران چند ساعتی به دو؛ من؛ دوی شروه می پرداختند. بقیه برای حمایتشان حوم می کشیدند. امشب نیز چون شبهای دیگر شروه آغاز شد:

بگو تا دلبر حورم بیاید
سپیده و نازك و بورم بیاید
دمی که می بردند تابوت فائز
بگو تا بر سر گورم بیاید

عبدو تکانی خورد و در جا بلند شد. پلکهایش مالید و تا چشمش به من خورد گفت خسته بودم خوابم برد. گفتم هم سرد شد، میرم یه چای داغ میارم. گفت نه همین خوبه. مقوا یی که برایش شعر رویش نوشته بودم دید. گفت دستت درد نکنه وقتی خواب بودم بادم می زدی؟ گفتم نه برایت شعر نوشتم. گفت مگر شاعری؟ گفتم یه چیزای می نویسم. گفت یه همولاتی هم من دارم شاعره گفتم کی؟ گفت منوچهر آتشی. گفتم بله دبیر ما هست. گفت آدم خوبیه (کاش آنروز می دانستم که با عبدوی شعر شادروان زنده یاد آتشی همنشینم) پاسی از شب گذشته بود از عبدو خداحافظی کردم به منزلمان که نزدیك قهوه خانه بود برگشتم. صبح که از خواب بیدار شدم عبدوی جت رفته بود و هندوانه ای نیز برای من نزد پدر بزرگ گذاشته بود. سه روز بعد ما از باغ زهرا به سنگی نقل مکان کردیم و دیگر او را ندیدم تا این که در آهنگ دیگر روانشاد آتشی او را دیدم: «عبدوی جت دوباره می آید» و چه جاودانه آمد.

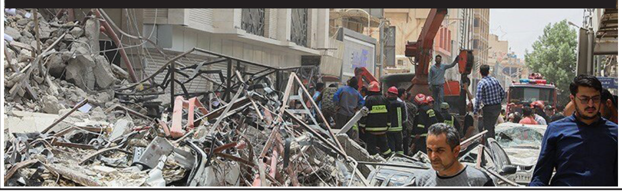
هفته نامه نسیم جنوب
دیرپاترین نشریه تاریخ بوشهر

تلفن های تماس
۰۹۱۷۷۷۲۳۹۰۹
۰۷۷۳۳۳۲۸۱۵۱ – ۰۷۷۳۳۳۲۵۹۰۰
www.nasimjonoub.com

nasimjonoub.com
نسیم جنوب
هفته نامه سیاسی، فرهنگی، اقتصادی، ورزشی

صاحب امتیاز: دکتر امیر خلف پور
مدیر مسئول وسردبیر: یونس قیصی زاده
نشانی: بوشهر، میدان قدس، کوچه بوستان ۳۰، دفتر نسیم جنوب
تلفن: ۳۳۳۲۵۹۰۰ - ۰۷۷ فاکس: ۳۳۳۲۸۱۵۱ - ۰۷۷
تلفن همراه و واتساب: ۰۹۱۷۷۷۲۳۹۰۹
لیتوگرافی و چاپ: بهارستان

آبادان تسلیت



ضرورت ورود استاندار به انتصاب مدیران نفت و گاز

ناصر باستی



درخصوص عزل و نصب مدیران نفت بحث هایی مطرح گردید که ذکر این موارد مفید به نظر می‌رسد. شورای‌عالی اداری در سال ۱۳۷۷ در اجرای مفاد تبصره ۳۱ قانون برنامه دوم توسعه کشور به منظور متناسب کردن اختیارات استانداران با مسیولیت های محوله در استان و همچنین نحوه نظارت بر عملکرد مدیران محلی و چگونگی عزل و نصب آنان و... این گونه تصویب نمود:

ماده ۱: استانداران در قلمرو خود نماینده عالی دولت و مسؤل سیاستهای عمومی کشور در ارتباط با کلیه دستگاههای دولتی است.

ماده ۸ از بند ۴۰ از ماده ۲ وظایف و اختیارات استانداران: نصب مدیران کل، بالاترین مقامات اداری، مدیران پروژه های ملی بالاترین نهاد های انقلاب اسلامی، فرماندهان مناطق و نواحی انتظامی و... توسط وزرا و با «هماهنگی استاندار» صورت می گیرد.

تبصره ۱: چنان چه بین استاندار و وزیر درخصوص نصب مدیران استان اختلاف نظر وجود داشته باشد به منظور حل اختلاف، هیاتی مرکب از وزیر کشور، وزیر دستگاه ذیربط و یکی از معاونین رییس جمهور ظرف مدت یک ماه اتخاذ تصمیم خواهد نمود.

همان طور که ملاحظه می‌شود قانون در این خصوص صراحت دارد، وقتی استاندار بر اساس ماده ۲ مسیول برقراری و حفظ نظم و امنیت استان هست و یا بر اساس بندهای ۳۰ و ۳۱ نظارت و بازرسی از کلیه دستگاههای موضوع ماده یک داشته و ارزشیابی عملکرد مدیران دارد «چگونه نباید در انتصاب آنان نقش نداشته باشد».

ضمن آن که در حوزه فعالیت های صنعت نفت و گاز در استان در طول دهه‌های گذشته مخاطرات اجتماعی و ضد امنیتی قابل ملاحظه ای در استان اتفاق افتاده که استان با پذیرفتن هزینه های بسیار، آنرا مدیریت و حل و فصل نموده، حال چگونه بایستی تبعات و پیامدهای جدی حضور این صنعت در استان به مدیران ارشد استان تحمیل لیکن استاندار «نباید در انتصاب مدیران آن نقش داشته باشد».

وَ خیّامِ جدّی و بی مسخره گی..!

برای روز خیّام

حسام حق پرست

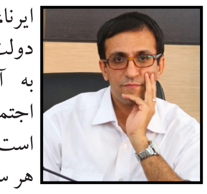


این که خیّام در نظام اندیشگی و رونِد پُرسمانِ جهان و زندگی یعنی تسلسل روز و شب (در اینجا منظور روزمرگی) در جریان رفتار و کردار مردمان به راهی دیگر می زند و رسم شاد زیستن را یادآور می شود، می خواسته تا مانیفست دیگرگونه ای را برای کار و بار بشر در جهان و امور آن رقم زند:

زیستِ شادمانه امّا بی تردید یک جهانْ جهد علمی و نگرَش فلسفی را مگر می شود در کلّ زندگی خیّام نیافت چه رباعیّات، نجوم، جبر، تقویم جلالی و تحول در چیستی و چرایی هستی، حضور جدّی خیّام را طلب می کند نه شادی همراه با مسخره گی!!!

نهاد خانواده دارد می‌پاشد؛ شما انتظار فرزندآوری دارید؟

سجاد بهزادی



ایرنا، خبرگزاری رسمی دولت در گزارشی با اشاره به آمارها و آسیب های اجتماعی در کشور نوشته است که در سال ۱۴۰۰ «از هر سه ازدواج یکی به طلاق منجر شده» است.

بر اساس آمار سازمان ثبت احوال، ازدواج در ایران در دهه ۱۳۹۰، بیش از ۳۶ درصد کاهش و طلاق ۲۸ درصد افزایش یافته که از این میان حدود ۸۰ درصد توافقی بوده است.

پیشتر رسانه‌های ایران خبر داده بودند که در ۹ ماهه اول سال ۱۴۰۰ از هر سه ازدواج، یکی منجر به طلاق شده است که در واقع باید گفت بیش از ۴۵درصد از ازدواج‌ها ناموفق است. از سال ۱۳۹۰ تا ۱۳۹۹ طلاق ۲۸درصد رشد داشته است.

هزینه های یک طلاق و از هم پاشیدگی خانواده به عنوان مهم ترین نهاد جامعه، چقدر برای مسئولان امروز ما قابل لمس است؟ آیا با دیدن چنین آماری مو بر تنشان سیخ نشد و تاکنون چه راهکاری برای برون رفت از چنین آمار هولناکی ارائه شده است؟ طلاق به معنای جدایی همسران و پایان زندگی مشترک، تنها یک بخش از این مسئله اندوهناک است. به دلایل متعدد دیگر مانند فقر و تورم، بسیاری از خانواده ها دچار طلاق از انواع دیگر آن نیز هستند.

امروز طلاق عاطفی شایع ترین نوع طلاق در میان خانواده های ایرانی است. خانواده ها در طلاق عاطفی به مرحله ای می رسند که با هم گفتگو نمی کنند و نسبت به عملکرد و کارهای همدیگر بی‌تفاوت هستند. بسیاری از کارشناسان این نوع طلاق را حتی خطرناک تر از نوع جدایی همسران از هم می دانند.

براساس مطالعاتی که انجام شده برای داشتن خانواده ای سالم، در طول شبانه روز باید ۱۵۰۰ کلمه بین اعضای خانواده مبادله شود در حالی که اکنون به ۵۰۰ کلمه کاهش یافته و این رقم در استان ها متفاوت است. در مطالعه دیگری گفته شده در ۱۰ سال پیش تا کنون گفت و گوی بین اعضای خانواده ایرانی از ۲ ساعت به ۲۰ دقیقه کاهش یافته است.

آسیب های خانواده در ایران زیاد است. به تازگی پدیده‌ای ظهور کرده به‌نام فرار مردان همسردار از خانه. مرد نمی‌تواند زندگی را تامین کند، از طرفی چون قدرت خشونت کردن ندارد یا نمی‌خواهد در خانواده خشونت کند، خانه را ترک می کند.

آمار هولناکی هم از افراد ازدواج نکرده، منتشر شده است. افرادی که دیگر در سن ازدواج نیستند و به تجرد قطعی رسیده اند. آمار هولناک تری هم از افراد مجردی منتشر شده است که به هر دلیل نمی توانند و یا نمی خواهند ازدواج کنند.

به تازگی مدیرکل دفتر جمعیت و سرشماری مرکز آمار ایران گفته است «در کشور بالغ بر ۹ میلیون و ۸۰۰ هزار نفر مجرد در سن ازدواج وجود دارد که ۴ میلیون و ۴۰۰ هزار نفر خانم و ۵ میلیون و ۴۰۰ هزار نفر آن‌ها آقا هستند.»

تا زمانی که کشور با چنین چالش ها و آمارهای هولناکی روبرو است چگونه می خواهد مسئله «ایست جمعیت» را حل کند. مگر نه این است که لازمه افزایش جمعیت حل چالش های ازدواج و طلاق در خانواده هاست؟ هشدار در مورد بسته شدن پنجره جمعیتی ایران در حالی صادر می شود که هر روز بحران و آسیب های خانواده ها نیز بیش تر می شود.

جامعه شناسان و جمعیت شناسان کشور، چند سالی است که کاهش رشد جمعیت ایران را هشدار می دهند اگر به همین منوال ادامه یابد کشور به سمت «پیری جمعیت» خواهد رفت و اگر سیاستی در راستای افزایش میزان باروری اتخاذ نشود طی ۲۵ تا ۳۰ سال آینده ممکن است رشد جمعیت کشورمان به صفر رسد.

ما با راهکارهای سطحی و بدون توجه به آسیب های خانواده و فقر و ناامنی در جامعه نمی توانیم پنجره جمعیتی کشور را باز نگه داریم. بله همه می دانیم که اگر پنجره جمعیتی بسته شود آمار سالمندان افزایش می یابد و کشور از مسیر توسعه دورتر می شود، ولی با کدام پشتوانه علمی، انتظار تشکیل خانواده و فرزند آوری از مردم داریم؟

شما نمی توانید از یک جامعه عصبی و فقر زده که کم‌ترین احساس خوشبختی را دارد، انتظار ازدواج پایدار و فرزند آوری داشته باشید.

مؤسسه نظرسنجی بین‌المللی گالوپ به تازگی در تحقیقی عصبانی‌ترین ملل جهان را در لیستی مرتب کرد که بر اساس آن، ایرانی‌ها جزء پنج ملت اول عصبانی در جهان قرار گرفتند.

بر اساس گزارش جهانی شادی (مربوط به سال‌های ۲۰۱۷ تا ۲۰۱۹)، ایران در بین ۱۵۳ کشور در رتبه ۱۱۸ از نظر شادی قرار دارد. امتیاز شادی در ایران از برخی از کشورهای منطقه مدیترانه شرقی مانند عربستان سعودی، پاکستان و مراکش پایین‌تر است. از طرفی شبکه راه‌کارهای توسعه پایدار، نهاد زیر مجموعه سازمان ملل متحد هرسال گزارشی باعنوان خوشبخت‌ترین مردمان جهان منتشر می کند، لیستی که در آن اسامی کشورها با بیشترین میزان رضایت از زندگی رتبه‌بندی می‌شوند.

نتایج آخرین گزارش این موسسه در سال ۲۰۲۲ نشان می‌دهد کشور فنلاند در جایگاه نخست قرار دارد و در این رتبه‌بندی لبنان و افغانستان دو جایگاه پایانی را به خود اختصاص داده‌اند؛ ایران نیز پس از کشور مالی و بالاتر از اوگاندا و لیبریا در رده ۱۱۶ قرار دارد.

امروز چه تصویری از آینده خانواده بعنوان مهم ترین نهاد اجتماعی در ایران می توانیم داشت؟ ما از خانواده هسته ای به خانواده مدنی در حال عبور هستیم یا این که اساسا چیزی بنام خانواده باقی نمانده است؟ آیا وضعیت خانواده در ایران به یک مسئله مهم کشور تبدیل می شود ویا بی اعتناء به چالش های پیش رو در این زمینه، تنها به فرزند آوری و افزایش جمعیت فکر می کنیم.

گسترش بیکاری، تورم و رشد منفی اقتصادی از یک طرف و رواج فردگرایی و ازدواج های سفید از طرفی دیگر، به نظر می رسد خانواده ها را در ایران تا آستانه فروپاشی نزدیک کرده است. روابط زن ومرد در ساختار خانواده ایرانی به دلیل آسیب ها و چالش های موجود بسیار شکننده شده است. خانواده نهاد اصلی هر جامعه است که کارکردهای آن تنها تولید و حفظ نسل نیست. اگر ما نتوانیم چالش های فراروی خانواده ها را به حداقل برسانیم آینده دردناکی شاهد خواهیم بود. آینده ای که آثار آن همین امروز نیز در لایه های اجتماعی جامعه می توانیم ببینیم.

امروز خانواده ایرانی از این همه فشار و تنگنا به فغان آمده است و بیش از هر زمان دیگری به کمک دولت ها نیاز دارد. قبل از آن که از این خانواده طلب فرزند بیش تری کنیم، می بایست با شناخت دقیق تر به نقش آن، مرهم زخم هایش باشیم.

چرا دوم خرداد مهم است؟

محمدرضا جلائی‌پور



به این پرسش از منظرهای مختلفی می‌توان پاسخ داد. در این فرسته کوتاه صرفا بر یک منظر تاکید می‌کنم: دوم خرداد مهم است چرا که در ۱۱۳ سال بعد از مشروطیت بیش از هر رخداد و تحول دیگری در ایران به تقویتِ هم زمانِ قابلیت جامعه و قابلیت دولت انجامید. چرا این معیار مهم است؟ چون در سال‌های اخیر بر اساس مطالعات تطبیقی و جریان‌های موثری در حوزه‌های متعدد از جمله اقتصاد سیاسی، جامعه‌شناسی تاریخی، سیاست‌گذاری عمومی، مطالعات دموکراسی و مطالعات توسعه در ایران و سایر کشورهای جهان مهم‌ترین لازمه و پیش‌نیاز بسطِ پایدار توسعه، دموکراسی و آزادی تقویت همزمانِ «توانمندیِ جامعه» و «ظرفیتِ حل‌مساله‌ایِ حاکَمیت» است.

از این منظر مهم‌ترین ملاک برای داوری درباره تاثیر جنبش‌ها و تحولات مهم سیاسی میزان توفیق‌شان در همین تقویتِ همزمان «قدرت متشکل جامعه» و «ظرفیت و کیفیت حکمرانی» است.

به باور نگارنده، دوم خرداد بیش از هر جنبش، رخداد و تحول دیگری در تاریخ معاصر ایران به حرکت ایران در دالان باریکِ قابلیت‌سازیِ همزمان برای جامعه و حاکمیت انجامید.

بعد از دوم خرداد، علی‌رغم همه موانع و ضعف‌ها، برای هشت سال مداوم هم جامعه ایران توانمندتر شد و جان گرفت و هم حاکمیت توانایی حل مساله‌اش افزایش یافت و ظرفیت و کیفیت بروکراسی ارتقا پیدا کرد، همه شاخص‌های اقتصاد کلان بهبود مرئی یافت و گشایش‌های قابل توجهی در حوزه سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و سیاست خارجی تجربه شد.

در نتیجه سایر جنبش‌ها و تحولات مهم ۱۱۳ سال گذشته ایران یا صرفا یکی از این دو (قابلیت جامعه و قابلیت حکمرانی) افزایش یافت یا هیچ‌کدام و یا اگر هر دو همزمان تقویت شد طول کوتاه‌تری داشت و به میزان بسیار کمتری از آن‌چه بعد از دوم خرداد تجربه شد بود.

دوم خرداد به تنها دوره لااقل هشت‌ساله‌ای در تاریخ معاصر ایران انجامید که به نحو متوازن و همزمان هم جامعه جان گرفت و هم قابلیت حکمرانی افزوده شد.

برای توسعه پایدار، متوازن و فراگیر و بسط دموکراسی و عدالت و آزادی در ایران به چند دوم خرداد دیگر نیاز داریم؟ از این منظر شاید مهم‌ترین پرسش پیش روی نیروهای سیاسی ایران‌دوست، توسعه‌گرا، عدالت‌خواه و دموکراسی‌خواه این باشد: چگونه می‌توان هم در حاکمیت و هم در جامعه ظرفیت خلق دوم خردادهای دیگر را ایجاد کرد و دوباره به دالان باریک و ریل تقویتِ همزمان توانمندی جامعه و حاکمیت بازگشت؟

(امتداد)